

میدون و سوفیا

وضعیت آب‌دادن بند!



✎ **پوریا عالمی**

● داشتم با بابای سوفیا بحث می‌کردم و می‌گفتم حتی حافظ هم گفته فلک به مردم نمی‌دانم چی‌چی دهد زمام مراد، تا پیامر را بهش برسانم که حالا که بابای سوفیا شدی فکر نکن خیلی سالاری بوده و...، تو که بابای سوفیایی بیشتر نیستی که بابای سوفیا خیلی منطقی زد توی ذهنم و گفـت: حافظ زمانه خودت را بشناس. بعد گفـت: ای میدون دوم! حافظ مافظ را ول کن و بین هنر امروز چه می‌گویی! و بعد اضافه کرد: متفکر معاصر، بزرگمهر حکیم دوران، این‌سینای قرن، ملاصدرای محله و حمید هیراد، می‌گویی:

«گر جان به جان من کنی جان و جهان من تویی»

معنی: (جان به جان من کردن معنی علمی ندارد، نگران نشوید) اگر جانست را بکنی به جان من، نه‌تنها جان من که تو جانست را به آن کرده‌ای، بلکه جهان من که از جان من یک همی دو چشم (ه) بیشتر دارد هم تو هستی.

«سیر نمی‌شوم ز تو؛ تاب و توان من تویی / نظری به حال ما کن تا روم به سمت کویت / دیوانه‌تر از دلم نیست تا شود اسیر رویت»

معنی: من خیلی گرسنه هستم و از تو سیر نمی‌شوم و باز هم می‌خواهم.

«شوخیه مگه بذاری بری نمونی؟ تو یار منی نشون به اون نشونی»

معنی: نشان به آن نشانی که لوکیشن آن را در Waze وارد کنی، نمی‌گذارم بروی و باید شب را بمانی.

«شوخیه مگه دل رو بزنی به دریا؟ عاشقی کنی پرسه زنی تو شب‌ها»

معنی: شوخی نیست! وقتی عاشقی کنی باید بعد پرسه بزنی تو شب‌ها. طفلک عاشق البته. «چه کنم وجود من با دل تو ساز شد/ همه دنیای من آن دلبر طناز شد»

معنی: وجود من به مرحله سازشدن رسیده با دل تو. همین.

«تو که بی‌وفا نبودی، پر جور و جفا نبودی، تو همه وجود مایی، تو ز ما جدا نبودی، ای ز ما جدا نبودی»

معنی: معنی رو ولش کنید اینجا کلا. «ای» آن وسط را بچسبید.

بابای سوفیا بعد از تحلیل اشعار بالا گفت: بین میدون دوم! وضعیت اقتصادی ما هم مثل همین شعر است؛ یعنی بند را آب داده‌ایم و خلاص.

دور دنیا

حمله جوخه تخریب به استودیوی هنرمند

● آی وی‌وی، هنرمند مشهور چینی و از معترضان و منتقدان دولت چین که سال‌ها در زندان و تبعید به‌سر برده، از نابودشدن استودیوی خود و آثار برجامانده به دست تخریبچی‌ها خبر داده است. خبرگزاری فرانسه گزارش داد که در ابتدای این هفته بیل‌های مکانیکی و کره‌های فولادی تخریب به جان استودیوی آی وی‌وی در حومه پکن افتاده و به تخریب دیوار و پنجره و این ساختمان که درواقع ساختمان یک کارخانه قدیمی بوده است، پرداخته‌اند. آی وی‌وی ۶۱ساله اکنون سه سال است که سرزمین مادری را ترک کرده و در برلین اقامت گزیده است. این هنرمند در صفحه اینستاگرام خود به سرنوشتی که دولت چین در روزهای اخیر برای استودیوی هنری او تدارک دیده، با گذاشتن تکه‌فیلمی از روند تخریب استودیو واکنش نشان داده و به انگلیسی نوشته است: «بدرود. بدون آنکه هیچ اطلاع قبلی بدهند، شروع به ویران‌سازی استودیو «ژویوی» من در پکن کرده‌اند». او یک رشته از تصاویر دیگر از استودیوی خود را که قبلا کارخانه قطعه‌سازی خودرو بوده و از سال ۲۰۰۶ به مقر اصلی خلق آثار هنری او بدل شده، در اینستاگرام منتشر کرده است. در این تصاویر دیده می‌شود که بیل‌های مکانیکی در حال تخریب آثار هنری بوده‌اند. آی در سال‌های گذشته و پیش از آنکه عنصری نامطلوب تلقی شود، موردعلاقه دولت چین بود او طراح استادیوم مشهور موسوم به «آشیانه پرنده» است که محل برگزاری رویدادهای اصلی المپیک پکن ۲۰۰۸ بود و نماد آن المپیک به‌شمار می‌رفت، اما بعد و مخصوصا بعد از وقوع یک زلزله ویرانگر در شرق ایالت سیچوان که از جمله به مرگ صدها کودک در مدارس با ساختمان‌هایی نامتناسب انجامید، او انتقادهایی نسبت به مقامات دولتی بر زبان آورد و مغضوب حکومت چین شد. آی وی‌وی در سال ۲۰۱۱ به بهانه نپرداختن مالیات به زندان افتاد و ۸۱روز را در زندان گذراند که بسیاری از گروه‌ها و انجمن‌ها در سراسر دنیا این کار را به‌عنوان اقدامی کاملا سیاسی و بهانه‌ای برای سرکوب و خاموش‌کردن او و سایر مخالفان قلمداد کرده‌اند.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

سه‌شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۷ ۲۴ ذی‌القعدة ۱۴۳۹ ۷ آگوست ۲۰۱۸
سال پانزدهم • شماره ۳۲۱۴ • ۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۲۳ • اذان صبح فردا ۴:۴۳ • طلوع آفتاب ۱۷:۰۶

روزنفر۱۸

کارتون خواب



✎ **علی رومانی**

aliromani84@gmail.com

وزیر کشور: قدرت صدا و سیما بیشتر از فضای مجازی نیست



جنس دوم

دموکراسی بادکنکی



دیدم پرچم کشور من بالاتر از همه است، احساس غرورآمیز پیروزی، برآورده‌شدن انتظارات جامعه، شکستن موانع پیش‌رو به دلیل رنگ پوست و جایگاهم را با تمام وجودم حس کردم.

من در بالاترین سطح ورزش، با

افتخار قرار داشتم و برای کشورم مدال آورده بودم. من کشور خودم را دوست دارم، اما امروز آن را نمی‌شناسم؛ کشوری که به ممنوعیت سفر انتخاب شد. او سفیر ورزش وزارت امور خارجه ایالات متحده است؛ یکی از بنیان‌گذاران انجمن ورزشکاران مسلمان و الهام‌بخش اولین عروسک باربی محجبه.

ابتهاج به‌تازگی در مطلبی در سی‌ان‌ان نوشته است: «من با رؤیای آمریکا زندگی کردم؛ زندگی شهروندی در ایالات متحده. این رؤیا توسط پدر و مادرم ممکن شد. آنها برایم فرصت، آزادی و شجاعت را فراهم کردند و من را در این فضا پرورش دادند. به‌عنوان یک کودک، از صبح تا زمان خواب در محله‌مان دوچرخه‌سواری می‌کردم. بعد با خانواده کنار میز غذا می‌خوردیم. برای اردو چندبار به دینزِلند رفتم. عشق، برابری و اخلاق کار و قدرتمندبودن ارزش‌هایی بودند که من را به‌عنوان یک آمریکایی ساختند و در طی سال‌ها الهام‌بخش شکل‌گیری‌ام بودند.

والدین من اسلام را پایه‌ای برای حضور ارزش‌های بنیادین در تمام جنبه‌های زندگی خود می‌دانستند. آنها اطمینان می‌دادند که ما یک مسلمان ساده‌هستیم. یک مامور پلیس و یک معلم مدرسه، پدر و مادر من بودند؛ پدر و مادری که کار خود را به بهترین شکل انجام می‌دادند و برای ایجاد دوران بهتری از زمان کودکی خودشان تلاش می‌کردند. برای قدردانی از آنها بود که به دنبال تلاش مضاعف بودم.

لیاس منحصربه‌فرد من از ایمان من ساخته شده بود. شمشیربازی انتخاب ایده‌آلی برایم بود، اما هرگز نمی‌توانستم باور کنم وقتی برای اولین‌بار به‌عنوان یک بچه ۱۲ ساله شمشیر را برداشتم، می‌توانم آن را ادامه دهم. من به‌عنوان یک زن مسلمان سیاه‌پوست، در دانشگاه دوک حضور یافتم؛ دانشگاهی که فقط ۱۵۰ سال پیش افرادی نظیر من مانند برده‌هایی بودند که در زیر یوغ سفیدپوستان در کارولینا زندگی و کار می‌کردند و حالا در دانشگاه و در این زمان به‌خاطر موقعیت تحصیلی و مهارت‌هایم در آنجا بودم.

سال‌ها پیش، در یک مسابقه المپیک برزیل وقتی

شاید کسانی که در سال‌های گذشته، روزنامه‌نگاران را مجیزگو خواستند، امروز از کار خود پشیمان هستند و آرزو می‌کنند که امروز در برابر فساد لجام‌کسیخته، چنین سرافکنده مردم و نگران آینده نمی‌شدیم.

رسانه چراغ راهنما و آینه تمام‌نمای جامعه است، اما شوربختانه در همه دوره‌ها، تلاش شده رسانه‌ها را از این دو کارکرد محروم کنند، درحالی‌که مهم‌ترین کارکرد رسانه، دیده‌بانی قدرت است و اگر این کارکرد به انجام نرسد، خود نهاد قدرت، متضرر بزرگ خواهد بود. یکی از مهم‌ترین راه‌های دیده‌بانی قدرت، رواج «روزنامه‌نگاری تحقیقی» است. ضرورت شناخت این سبک غریب در جامعه رسانه‌ای ما، به هر دلیلی درک نشده است. روزنامه‌نگاری تحقیقی، دشوارترین شاخه روزنامه‌نگاری و نقطه اوج این حرفه، نیاز به هوش، پشتکار و جسارت زیاد روزنامه‌نگار دارد. شکوفایی روزنامه‌نگاری تحقیقی به اوایل دهه ۷۰ میلادی می‌رسد؛ زمانی‌که چاپ گزارش تحقیقی کارل برنشتاین و بیاب وودوارد، دو روزنامه‌نگار آمریکایی، درباره رسوایی واترگیت در روزنامه واشنگتن‌پست، منجر به کناره‌گیری نیکسون از ریاست‌جمهوری آمریکا شد. اساس کار روزنامه‌نگاران تحقیقی، حمایت از بی‌صدایان و مظلومان و افشای فساد قدرت است. بنیان‌گذاران روش تحقیقی در آمریکا معتقدند سیاست پر از نفاق، دروغ‌گویی و... است. نقش روزنامه‌نگاران تحقیقی، نظارت و تحقیق در این زمینه و اشاره‌کردن به این عاملان با دقت است. در این سبک روزنامه‌نگاری، گزارشگر تحقیقی به دنبال ماهیت و واقعیت پنهان در میان رویدادهای جامعه می‌گردد. روزنامه‌نگاری تحقیقی، پیچیده‌ترین، زمان‌برترین،



✎ **قادر باستانی**
پژوهشگر و مدرس علوم ارتباطات اجتماعی

پیگیرترین، خطرناک‌ترین و صداآلبته جذاب‌ترین سبک گزارش یک موضوع است. ریسک‌پذیری جزء مهم‌ترین خصیصه‌های این روزنامه‌نگاری است و برای خود افراد خاصی می‌طلبد که سری پردرد، جسور، مسئولیت‌پذیر و باهوش داشته باشند؛ چراکه در این سبک، روزنامه‌نگار با به وری پاراگراف‌های خبری می‌گذارد. او به دنیای ناشناخته‌ها و شناخته‌های خطرناک پنهان قدم می‌گذارد تا پرده از اسرار یا واقعیت‌های پنهان بردارد. روزنامه‌نگاری مثل هر علم دیگری در حال تغییر است. رسانه‌های دیجیتال، دنیای روزنامه‌نگاری را متحول کرده‌اند، اما آنچه کمتر تغییر کرده، اصولی است که کمک می‌کند تا روزنامه‌نگاران به مردم بگویند که دوروبرشان چه می‌گذرد. در دنیای امروز، وابستگی روزافزون رسانه‌ها به منابع قدرت - سیاسی یا اقتصادی- و گره‌خوردن منافع آنها به یکدیگر، تجاری‌شدن بیشتر مؤسسات رسانه‌ای، همچنین هزینه بالا، زمان‌بری و خطر بالای تهیه گزارش‌های تحقیقی، باعث کاهش تعداد آنها در رسانه‌ها شده است. در رسانه‌های داخلی، تعداد چنین گزارش‌هایی انگشت‌شمار است و بعضا روزنامه‌نگاران تحقیقی از این حرفه دست شسته و به کنج عزلت رفته‌اند. در تحول جدید فضای خبری کشور ما، مصرف رسانه‌ای مردم از رسانه‌های سنتی به کانال‌های پیام‌رسان، مخصوصا تلگرام تغییر یافته است. این پیام‌رسان، گرچه فیلتر شده است، اما هنوز منبع بزرگ دریافت اخبار برای مردم است. کانال‌های خبری عمده در این پیام‌رسان که بیشترین مخاطب را دارند، اغلب وجهه تجاری دارند. دنبال کسب درآمد از آگهی هستند و سعی می‌کنند اخبار را از چند خبرگزاری عمده جریان اصلی دریافت و منتشر کنند که دچار دردرس نشوند. این کانال‌های پرمخاطب، تحریریه درخوری ندارند و اعتماد مخاطبان به رسانه‌ها به راه دلیل تعدد انتشار اخبار جعلی، کاهش داده‌اند. اخبار هم تلگرافی و کوتاه شده و مخاطب، دیگر حوصله مطالعه گزارش خبری بلند یا

دیده‌بان قدرت

فضیلت فراموش‌شده روزنامه‌نگاران

تفسیر خبر را ندارد. روابط‌عمومی سازمان‌ها و نهادها هم وظیفه خود می‌دانند به هر طریقی شده خبرنگار حوزه خود را جذب کنند تا فقط اخبار گل و بلبل از سازمان متبوع‌شان منتشر شود. مسئولان مطبوعاتی ارشاد هم به فکر فراهم‌کردن کاغذ و مرکب روزنامه‌ها هستند و کمتر درگیر محتوای مناقشه‌برانگیز، مثل گزارش تحقیقی روزنامه «شرق» از مؤسسه مالی ثامن‌الحجج و نظایر آن می‌شوند. این اصل اساسی است که روزنامه‌نگاران باید همیشه منافع مخاطبان‌شان را در نظر داشته باشند و به آنها کمک کنند تا بتوانند بر پایه «اطلاعات صحیح» آگاهانه تصمیم بگیرند. در دنیای امروز که مردم خبرها را محک زده و نزه در شبکه‌های اجتماعی دست‌به‌دست می‌کنند، خبرنگاران زبده باید با مهارت‌های راستی‌آزمایی و اعتبارسنجی اخبار به مردم کمک کنند تا از میان توده‌ای از خبرهای راست و دروغ، اطلاعات صحیح را پیدا کنند. دولت‌مردان اگر به بقای مُلک و ملت فکر می‌کنند، رویه خود درباره روزنامه‌نگاران را تغییر دهند. مؤسسات رسانه‌ای مستقل و حتی مخالف جریان اصلی را تقویت و مشکلات‌شان را برطرف کنند. نگاه امنیتی به روزنامه‌نگاران جسور و بی‌پروا را بردارند و جای آن، دست حمایتگرانه بگذارند. مدیران روابط‌عمومی که به هر وسیله‌ای مانع فعالیت حرفه‌ای روزنامه‌نگاران شرافتمند می‌شوند، تادیب و توجیه شوند که رویه نادرست خود را اصلاح کنند. همچنین رسانه ملی را که ده‌ها روزنامه‌نگار زبده و کاربلد دارد، اما با سیاست‌گذاری نامناسب، توان‌شان هزرمی‌رود و امکان عملی روزنامه‌نگاری تحقیقی برای کشف و گزارش فساد، برایشان فراهم نیست، از بند بخشنامه‌های دستوری و محدود مجاز ساختگی‌ها رها کنند تا این مؤسسه عظیم رسانه‌ای، در کارکرد واقعی خود برای دیده‌بانی قدرت بیاید. روز خبرنگار، بهانه‌ای است برای همه ما که به‌جای تعارف و کل و شیرینی، جایگاه آسیب‌دیده روزنامه‌نگاری را تصحیح و تحکیم کنیم.

یادبود

در سوگ زنده‌یاد اصغر فردی دریغا از او دیگر آواز نیست*

شنیدن خبر درگذشت اصغر فردی در سن‌وسالی که در اوج پختگی و کمال و دانایی و توانایی ذهنی و قلمی قرار داشت، بسی ناگوار است. در غربت این



✎ **سیدابوالحسن مختاباد**

خبر سنگین‌تر است؛ چراکه در سه، چهار سال اخیر و از طریق فیس‌بوک و وسایل ارتباطی مدرن، گپ‌وگفت و البته بیشتر، گفت‌نوشت (چت) زیادی با هم داشتیم. وقتی دیوان جواد آذر را منتشر کرد، دو نسخه برایم فرستاد که نسخه‌ای از آن را به دست استاد شجریان برسانم؛ چون هم او و هم من می‌دانستیم که استاد شجریان تا چه اندازه به جواد آذر ارادت داشت و سخت مشتاق رسیدن این دیوان بود؛ اما تقدیر بر این قرار گرفت که استاد هم به بیماری‌ای دچار شود و نتواند آن‌گونه که باید از این اثر بهره برد.

نخستین‌بار او را بیش از یک‌وینم دهه قبل در تحریریه روزنامه همشهری دیدم و همان‌جا یکی از نوشته‌هایش را برایم به جای گذاشت که به گمانم درباره اقبال آذر نوشته بود. نثری سنگین و جاف‌افتاده و وزین داشت، با قلمی روان که مخاطب صاحب‌ذوق می‌توانست به فراست دریابد او چه چیزها در چنته دارد.

مانند قدوقامت بلندش، نثر و قلمش نیز از دور خود را نمایان می‌ساخت و فریادی می‌زد که نویسنده این نثر و مطلب چه کسی است. زنده‌یاد اصغر فردی به سبب نام استاد شهیرار شهرت یافت؛ چراکه به‌نوعی فرزندخوانده او بود؛ اما به گمانم بیش از یک فرزند برای استاد و پدر معنوی‌اش مایه گذاشت. در همه این ۳۰ سالی که برای استاد شهیرار سالگرد و بزرگداشت گرفتند، او یک پای معنوی و البته اجرایی این کار بود، با تمام گرفتاری‌ها و دوندگی‌ها.

شهیرار توصیه کرده بود که او دیوانش را ویراستاری کند و به گمانم چنین جنم و دانشی را در او دیده بود و می‌دانست که چه شوق و عشقی دارد؛ اما تقدیر چنان رقم خورد که او ۳۰ سال برای انجام این توصیه در تعلیق و سرگردانی بماند و در نهایت نیز به آرزویش نرسد؛ چراکه ناشی پخته‌خوار، حق انتشار این کار را گرفته بود و البته سوده‌های کلانی از این کار به جیب زد؛ اما هیچ‌گاه حاضر نشد که اصلاحات و ویرایش‌هایی را که فردی می‌خواست در دیوان اجتماعی بگویم که نسخه‌ای از کلیات آثار استاد از به‌مانه ماکت گویی به مرکش آگاهی یافته بود. عنوانش این است «مرگ آرزوی من» و مضمون آن هم تلاش‌های ۳۰ساله‌اش برای چاپ کامل دیوان شهیرار است. گمانش بر این بود که بتواند با قانون ۳۰ سال بعد از مرگ مؤلف، دست به انتشار این اثر بزند که ۵۰ساله‌شدن این قانون به این کار توفیق نیافت و خود دریافته بود که عمرش کفاف رسیدن به ۵۰ سال را نمی‌دهد. پس نوشت: «اما اینجا برای فردایان بگویم که نسخه‌ای از کلیات آثار استاد را به‌مانه ماکت آماده و پرینت‌شده در دست دارم تا اگر ... هنوز اهل شعری بار بماند و زبان فارسی متکلمی داشته باشد و کتابی به این زبان درآید، این نسخه را به چاپ و انتشار برساند.»یادش گرامی باد و امید که دیگران و به‌ویژه علاقه‌مندان به دیوان کامل استاد شهیرار این وصیت زنده‌یاد فردی را جامه عمل بپوشانند.

✦ **مصراعی از زنده‌یاد جواد آذر**



از راست منوچهر آتشی، شهیرار، هوشنگ ابتهاج، شفیعی‌کدکنی، اصغر فرد

زاویه دید

چرا مردم ایران روشنفکران را جدی نمی‌گیرند؟!



✎ **محمد درویش**

۱- بارها گفته و نوشته‌ام که دونالد ترامپ یکی از بی‌اخلاق‌ترین و ضدمحیط‌زیستی‌ترین رئیس

جمهوری است که آمریکا تاکنون به خود دیده است.

۲- باوجوداین، او یگانه

رئیس‌جمهور در ایالات متحده آمریکاست که پس از پیروزی انقلاب، از گفت‌وگوی مستقیم بدون هیچ پیش‌شرطی با جمهوری اسلامی ایران سخن گفته است. ۳ - آشکار است که به خوبی دریافته، همان‌طور که ورزشکاران ایرانی به‌جای مبارزه و تلاش برای پیروزی، از رویارویی با همتایان اسرائیلی خود سرباز می‌زنند؛ حتی به قیمت شکست و حذف، اینک نیز می‌توان زُست دموکراتیک گرفت و از گفت‌وگوی بی‌قیدوشرط با ایرانی‌ها سخن گفت، درحالی‌که مشاورانش او را مطمئن کرده‌اند که طرف ایرانی هرگز این درخواست را نمی‌پذیرد!

۴- اما چرا ما این بازی را به‌هم نمی‌زنیم و بلوف‌های این دروغ‌گو را عیان نمی‌کنیم؟ از آن شکفت‌آورتر آنکه چرا متفکرانی مانند محسن زانلی، محمد فاضلی، مجتبی لشکرپلوکی، صادق زیباکلام و... سکوت کرده و تحلیل‌های به‌موقع درباره دلایل گفت‌وگو با عدم گفت‌وگو با رئیس‌جمهور آمریکا ارائه نمی‌دهند؟

۵- به نظر بخشی از سردرگمی امروز فعالان مدنی و رفتارهای پرانگه رخ‌داده، ناشی از همین محافظه‌کاری و بی‌عملی متفکران امروز جامعه است. رواقع اگر سرمایه اجتماعی در کشور می‌سوزد، پاره‌ای از دلایل این سوختن را باید از نبود شجاعت و شفافیت در آن گروه از روشنفکرانی دانست که از فضا تریبون‌های پرآزبده هم دارند.

تاریخ

وحشتی که تکرار نشد



نیوزویک: در ماه‌های پیش از ششم آگوست ۱۹۴۵، شایعه‌ای در شهر هیروشیمای ژاپن پخش شد. این شهر که در زمان جنگ جهانی دوم به‌عنوان مقر نظامیان، تولیدکنندگان اسلحه و راه‌های حمل‌ونقل استراتژیک انتخاب شده بود، هرچند بارها مورد بمباران‌های شدید متفقین قرار گرفته بود، اما از نظر مردم چندان آسیب ندیده بود و مردم تعجب می‌کردند چرا و قبل از توفان احساس آرامش می‌کردند. این توفان در ششم آگوست، در ساعت ۸:۱۵ صبح روشن تابستان آغاز شد؛ یک فلاش، مانند یک لامپ دوربین که خاموش و روشن شد و ناگهان شهر درگیر یک موج گرما شد؛ موجی که دیوارها را از هم جدا کرد و آتش فوران زد. در آن لحظه تقریبا ۷۰ درصد از هیروشیمای تخریب شد و ۳۰ درصد جمعیت آن کشته شدند. فراتر از شهر ویران‌شده، تأثیرات آن در جهان نیز غیرقابل برگشت بود. بمب‌هایی که در آسمان بالای شهر منفجر شد، توسط یک بمب‌افکن آمریکایی فروخته‌شده بود و به‌این‌ترتیب اولین استفاده از سلاح اتمی در تاریخ بشر رخ داد و البته آخرین‌بار هم بود. سه روز پس از آن، شهر ناگازاکی که بندر استراتژیک بزرگی بود، هدف قرار گرفت و ۱۱۰ لیتر پلوتونیوم از یک هواپیمای آمریکایی بر مردم آن شهر فرو ریخت. این بمب همه‌چیز را در شعاع نیم‌میلی به‌طور کامل از بین برد و حداقل ۴۰ هزار نفر را کشت. این دو بمب سرنوشت جنگ را تغییر داد. ژاپن تسلیم نیروهای متفقین شد و جنگ جهانی دوم پایان گرفت، اما تأثیر بمب در سال‌های آینده هم ادامه داشت. مردمی که در نزدیکی بمب‌ها بودند و زنده مانده بودند همچنان از پیامدهای انفجار پلوتونیوم آسیب می‌دیدند. آنها درگیر سرطان، زایمان‌های پیش از موعد و کودکان ناقص بودند. اما نسل ما هرچند درگیر وحشت از کار اتمی بود، اما هیچ‌گاه قدرت‌ها این اتفاق را تجربه نکردند. گرچه ۷۳ سال از این اتفاق گذشته است، اما هنوز درباره استفاده از نیروی هسته‌ای پرسش‌های زیادی مطرح می‌شود. نظرسنجی سال ۲۰۰۵ از گالوپ نشان داد که ۶۱ درصد از آمریکایی‌ها بر این باور بودند که توسعه بمب هسته‌ای «بد است، درحالی‌که ۱۷ درصد آنان در سال ۴۵ این نظر را داشتند. این تصاویر از آن لحظات تاریخ به یادگار مانده است.